

# مفهوم حاکمیت از نظر ژان بُدن

(بخش دوم)

دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی

کد موضوعی: ۳۳۰

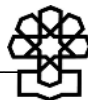
شماره مسلسل: ۱۴۴۶۳

مهرماه ۱۳۹۴

## به نام خدا

### فهرست مطالب

۱.....	چکیده
۲.....	مقدمه
۵.....	دفتر چهارم
۲۲.....	دفتر پنجم
۳۷.....	دفتر ششم
۴۲.....	نتیجه گیری
۴۵.....	منابع و مآخذ



## مفهوم حاکمیت از نظر ژان بُدَن (بخش دوم)

### چکیده

کتاب «شش دفتر درباره کشور»، نخستین بیان جامع نظریه حاکمیت است. در این کتاب به عوامل مختلف ظهور و سقوط کشورها پرداخته می‌شود و می‌کوشد تا از درون موارد خاص تاریخی، قواعدی عام برای مسائل مختلف گریبانگیر یک کشور مانند انقلاب‌ها، ناآرامی‌ها و جنگ‌های داخلی برشمرده شود. ژان بُدَن راه‌های جلوگیری از جنگ داخلی و شورش‌هایی که در نهایت کیان یک کشور را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد بحث و بررسی می‌کند و از نابرابری در ثروت به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل تهدیدکننده یک کشور نام می‌برد.

ژان بُدَن در کنار جباریت شهروندان از جباریت مردم به عنوان خطری بزرگ نام برده و معتقد است که در یک کشور تنها یک حاکم می‌تواند وجود داشته باشد. او تعدد حکام را مضر برای بقای یک کشور می‌داند و نظریه حاکمیتی را بر سه ویژگی مطلق بودن، دائمی بودن و غیرقابل تجزیه بودن پی‌ریزی می‌کند. البته در نظریه حاکمیت او میان قانون و انصاف ربط وثیقی برقرار شده است. در این ارتباط، قانون تنها واضع شرایط کلی تلقی می‌شود که انصاف، قابلیت کاربرد آن در موارد جزئی و خاص را ارائه می‌دهد.<sup>۱</sup>

---

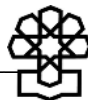
۱. انتشار این گزارش به معنای تأیید یا رد محتوایی آن نیست و هدف اصلی آشنایی با ادبیات اولیه مفهوم حاکمیت است.

## مقدمه

رساله شش دفتر در باب کشور اثر ژان بُدن نخستین رساله مهم در باب حاکمیت است. او در این کتاب می‌کوشد تا مسائل گوناگون و مرتبط با نظریه حاکمیت را توضیح دهد. نیمه دوم کتاب که این گزارش به آن اختصاص یافته است، نخست با ریشه‌شناسی پیدایش کشورها شروع می‌شود و در ادامه به سه نوع کشور (یا دولت) و شش نوع انقلاب محتمل در آنها می‌پردازد. بُدن تغییر انواع حکومت‌ها به همدیگر را مورد بحث و بررسی قرار داده و از دل حوادث تاریخی تلاش می‌کند تا قوانینی عام و فراگیر برای تغییر و تبدیل میان انواع دولت‌ها ارائه دهد. او به واکاوی راه‌هایی می‌پردازد که هر کشوری را در بهترین شکل آن حفظ می‌کند و در این میان از ضرورت عدم تغییرات ناگهانی در قوانین یک کشور سخن می‌گوید. نکته قابل توجه در این کتاب آن است که بُدن دغدغه پذیرش قوانین و مشروعیت آنها را داشته و به همین دلیل مرتب به بحث قانون‌ها و نسبت آن با دولت‌ها می‌پردازد. البته در یک معنا، حاکمیت همیشه متضمن ادعای به‌کار بردن اقتدار قانون است، ادعای به‌کار بردن قدرت بنا به حق و نه صرفاً به علت زور.<sup>۲</sup>

نظریه حاکمیت بُدن که در این کتاب مطرح شده واجد سه ویژگی مطلق بودن، دائمی بودن و غیرقابل تجزیه بودن است. او تحقق حاکمیت را تنها با توجه به این سه ویژگی امکان‌پذیر می‌داند. البته او عدالت را ویژگی مهمی برای حاکم دانسته و معتقد است که حاکم باید خود شخصاً عدالت، به‌عنوان ویژگی ضروری در همه زمان‌ها و مکان‌ها، را در مورد اتباعش اجرا کند. با توجه به اهمیتی که بُدن برای ریشه‌شناسی

۲. اندرو هیوود، مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم، نشر قومس، ۱۳۸۳، ص ۱۳۸.



ظهور و سقوط حکومت‌ها و کشورها قائل بود، در کنار عدالت به نقش مذهب نیز توجه می‌کند و مذهب را نیرویی مفید برای تضمین اقتدار شاهان و حاکمان، اجرای قوانین، فرمانبرداری اتباع، احترام به قانونگذاران و ترس بدکاران می‌داند.

او عوامل مختلفی را در ظهور جنگ داخلی و شورش به‌عنوان مصیبتی برای هر کشوری برمی‌شمارد: شکست در اجرای عدالت، سرکوب فقرا، توزیع ناعادلانه مجازات‌ها، ثروت انباشته شده در اقلیتی کم و فقر فراوان در بقیه افراد و تنبلی در میان اتباع.

اگر دیدگاه سنتی درباره حاکمیت را بپذیریم که آن را عبارت از سلطه، برتری و با استقلال در مقابل یک دستور، وضعیت یا مجموعه می‌داند،<sup>۳</sup> پس کتاب شش دفتر در باب کشور نمایانگر این ایده در باب حاکمیت به‌خوبی است. به همین دلیل بدن می‌کوشد تا نظریه حاکمیت را در معنای استقلال حاکم مطرح کند که دارای پیوندهای آشکار و پنهانی با مسئله نظم اجتماعی است که تأثیرات فراوانی بر نظریه سیاسی در غرب گذاشت. در مورد پرسش مربوط به نظم اجتماعی تقابل شدیدی میان نظام‌های مطلقه بدن و هابز از یکسو و مدافعان حقوق توده مردم و حاکمیت از دیگر سو می‌یابیم.<sup>۴</sup>

با توجه به چنین رهیافتی دفتر پنجم کتاب به بحث نظم پدیدار شده در نتیجه انطباق شکل کشور (یا دولت) با شرایط گوناگون انسانی اختصاص یافته است. در این دفتر بدن به بررسی ویژگی‌های خاص انواع متفاوت کشورها پرداخته و تلاش می‌کند تا ویژگی‌های متفاوتی را به مردمان مختلف نسبت دهد. او دوباره به موضوع انقلاب‌ها و ناامنی‌ها در یک کشور پرداخته و انباشت ثروت در دست اقلیتی از شهروندان و فقر در

۳. جرالدهی، مک کالوم، فلسفه سیاسی، ترجمه بهروز جندقی، کتاب طه، ۱۳۸۳، ص ۳۲۷.

۴. ارنست کاسیرر، اسطوره دولت، یدالله موقن، نشر هرمس، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱.

میان اکثریت افراد را به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین تهدیداتی می‌داند که متوجه یک کشور بوده و بقای آن را در بلندمدت تهدید می‌کند. آمادگی نظامی و آموزشی نظامی شهروندان برای مواقع ضروری دیگر موضوعی است که بُدن به آن پرداخته و کشوری را استوار و پابرجا می‌داند که در مرزهایش استحکامات نظامی را حفظ کرده و در درون خودش نیرویی کافی از افراد آموزش‌دیده نظامی آماده داشته باشد.

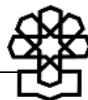
عدالت و مشروعیت دو مفهوم نهایی‌ای است که بُدن در انتهای کتاب به آن پرداخته است. او اگرچه جباریت یک شهریار را مایه شرارت و بدی می‌داند اما از جباریت دیگری یعنی جباریت مردم سخن می‌گوید. شایان ذکر است که نظریه سیاسی بُدن نوعی از تعادل میان حاکم و مردم است که هیچ یک نتواند بر دیگری چیره شده و بنیان حکومتی جابرا نه را پی‌ریزی کند. برای انجام دادن این مسئله دشوار، او از ربط قانون و انصاف سخن می‌گوید. زیرا انصاف برای قانون به‌مثابه روح برای بدن است و انصاف، قابلیت تطبیق با شرایط متغیر را به قانون می‌دهد.

اگرچه کتاب تأملاتی درباره انقلاب فرانسه اثر ادموند برک<sup>۵</sup> به‌عنوان نخستین بیان نظریه محافظه‌کاری در غرب قلمداد شده است به‌طوری که او را پدر محافظه‌کاری در غرب دانسته‌اند،<sup>۶</sup> اما با توجه به فصول آتی کتاب می‌توان فهمید که او نیز سهمی در تدوین این نظریه داشته است.

ژان بُدن تلاش کرد تا قواعد عام و ظهور سقوط کشورها را شناسایی کرده و براساس آن نظریه حاکمیتی را ارائه کند که کشورها را از صرف یک واحد جغرافیایی به یک کشور تبدیل می‌سازد.

۵. Edmund Burke, *Reflections on the French Revolution*, the Temple Press, 1951.

۶. Frank O, Gorman, *Edmund Burke, His Political Philosophy*, Routledge, 2004.



## دفتر چهارم

### ظهور و سقوط کشورها

کشورها ریشه در عوامل مختلف دارند: کشورها می‌توانند ریشه در یک خانواده داشته باشند که به تدریج بزرگ و بزرگتر شده است یا ریشه در توافق خاصی از آدم‌ها یا تحت کنترل درآوردن کشوری قدیمی‌تر داشته باشند. در هریک از این موارد کشور می‌تواند به وسیله توافق یا خشونت تأسیس شود. در مواردی که با توافق بوده تعدادی از افراد آزادی تمام و کمال خود را تسلیم قدرت حاکم کرده و او می‌تواند حاکمی بی‌قانون یا بالعکس حاکمی متعهد به قوانین اساسی باشد.

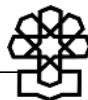
کشوری که برای نخستین بار به وجود می‌آید اگر پایه‌های خود را به خوبی بریزد می‌تواند خودش را در برابر دشمنان خارجی و بی‌نظمی‌های داخلی حفظ کند. این کشور کم‌کم رشد کرده تا جایی که به اوج خودش می‌رسد. اما تزلزل و تغییر امور انسانی می‌تواند این وضعیت را دگرگون کرده و به آن اجازه تداوم ندهد. دولت‌های بزرگ اغلب در زمان قدرتمندی ناگهان فرو پاشیده‌اند. کشورهای دیگری هم بوده‌اند که در زمانی احساس امنیت می‌کردند به وسیله خشونت دشمنانشان ناگهان تخریب شدند. دیگر کشورها هم به تدریج دچار انحطاط شده و به علل درونی کم‌کم به پایان کار خود رسیدند. قاعده کلی بر آن بوده که معروف‌ترین کشورها از بدشانسی دچار تغییرات بزرگ شده‌اند. البته اگر تغییرات و بدشانسی‌ها ناشی از نیروهای خارجی باشد جایی برای محکومیت وجود ندارد. زیرا بیشتر دولت‌های قدرتمند، دولت‌هایی‌اند که حسودان بسیاری دارند. اما قبل از این که انقلاب‌های زمانه و سقوط دولت‌ها را محکوم کرده یا از آنها سرمشق بگیریم ضروری است که به فهم ریشه‌ها و دلایل آن بپردازیم.

منظور من از تغییر در کشور، نخست تغییر شکل حکومت است بدین شیوه که حاکمیت مردم منجر به اقتدار یک شه‌ریار شود یا حکومت طبقه حاکم به وسیله طبقه فرودست عوض شده و بالعکس. اگر قانون اساسی بدنه حاکم کشور بدون تغییر باقی بماند، تغییر در قوانین، سنت‌ها، مذهب یا حتی تغییر موقعیت را تغییر اساسی در یک کشور نمی‌توان محسوب کرد. به عبارت دیگر شکل حکومت یک کشور ممکن است تغییر کند، اما قوانین و رسوم مانند گذشته پابرجا باشند.

هر تغییر ضروری یا اختیاری یا ترکیبی از این دو است. ضرورت می‌تواند ناشی از اتفاق طبیعی یا خشونت‌بار باشد. تولد از مرگ بهتر است اما هنگامی که به طبیعت نگرسته شود متوجه خواهیم شد که آنها از هم جدایی ناپذیرند و یکی بدون دیگری امکان ندارد. تغییر لازم نیست که همیشه از خوب به بد یا از زندگی به مرگ باشد، بلکه می‌تواند جهشی از خوب به خوب‌تر در نتیجه روندی کند از توسعه طبیعی یا دگرگونی خشن و ناگهانی باشد. البته تغییر تدریجی آرام‌ترین و آسان‌ترین نوع تغییر است.

تغییر از دولت مردمی (دمکراتیک) به دولت سلطنتی در زمان دیکتاتوری سولاً<sup>۷</sup> بسیار خشن و خونین بود. اما تغییر معکوس یعنی از دولت سلطنتی که دیکتاتور تلقی می‌شد به دولت مردمی بسیار آسان و عادی بود. او به طوری دلبخواه، اقتدار حاکم خود را بدون فشار و خشونت به مردم محول کرد و همگان نیز راضی و خوشحال بودند. یک کشور می‌تواند به دست دشمنان داخلی یا خارجی دچار آسیب ناشی از تغییرات مضرّی شود. این تغییرات اغلب برخلاف اراده شه‌روندان رخ می‌دهند.





گفته شد که سه نوع کشور (یا دولت) وجود دارد. در دنباله این سخن باید بگوییم که برای این سه دولت، شش انقلاب و تحول می‌تواند رخ دهد: تحول از سلطنت به دولت دمکراتیک، از دولت دمکراتیک به سلطنت، از سلطنت به آریستوکراسی، از آریستوکراسی به سلطنت، از آریستوکراسی به دولت دمکراتیک و از دولت دمکراتیک به آریستوکراسی. هریک از انواع دولت می‌تواند شش نوع انقلاب و تحول ناقص را تجربه کند: انقلاب و تحول از سلطنت به استبداد، از استبداد به جباریت، از جباریت به سلطنت، از سلطنت به جباریت، از جباریت به استبداد و از استبداد به سلطنت. تغییرات مشابهی می‌توانند در هریک از دو نوع دیگر کشورها رخ دهند. زیرا یک آریستوکراسی می‌تواند مشروع، استبدادی یا فرقه‌گرایانه باشد. یک دولت مردمی نیز می‌تواند مشروع، استبدادی<sup>۸</sup> یا (آنارشیک) باشد. من تغییر از آریستوکراسی مشروع به نوع فرقه‌گرایانه یا تغییر از استبداد به سلطنت را ناقص و معیوب می‌دانم و این تغییر در کیفیت اشخاصی وجود دارد که حکمرانی می‌کنند.

دلایل بسیاری برای انقلابات و تحولات در شکل یک حکومت وجود دارند اما این دلایل را می‌توان به موارد اندکی تقلیل داد.

نخستین دلیل، کشمکش بر سر قدرت است که میان قضات بعد از آنکه خانواده سلطنتی در تعیین وارث تخت و تاج شکست می‌خورد رخ می‌دهد. یا هنگامی که توده کثیری از مردم بسیار فقیر بوده و اقلیتی ثروتمند نیز در کنارشان باشند یا به دلیل نابرابری بزرگ که در توزیع افتخارات و امتیازات باشد. انقلاب‌ها می‌توانند به دلایل

---

۸. فاقد مرجعیت و اقتدار.

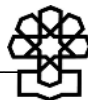
دیگری هم رخ دهند مانند: بلندپروازی و طمع تعدادی از مردان، میل به انتقام یا ترس از تنبیه و مجازات.

از آخرین دلایل انقلاب و تحول در میان کشورها می‌توان این موارد را ذکر کرد: تغییرات در قانون یا مذهب، ظلم جباران یا رنجش مردم از حاکمانشان به دلیل آن‌که مقامات عالی دولتی، سرزمینشان را آلوده به رفتار عیاشانه می‌خواهند.

من در صفحات قبل گفتم که حاکمان اصلی و بنیانگذاران کشورها جباران خشن بودند اما پیروان آنها در تعدادی از موارد مستبدان یا شاهانی بوده‌اند که با حق توارث به سلطنت رسیده‌اند.

تمام تواریخ قدسی و عرفی متفق‌القولند که فرم نخستین دولت و شکل‌گیری اولیه قدرت حاکم را باید در سلطنت آشوری‌ها یافت.

نمرود نخستین کسی بود که با زور و خشونت خود را حاکم کرد. در این‌جا لازم است مفصل‌تر به سلطنت‌های موروثی به عنوان یکی از قدیمی‌ترین اشکال حکومت پرداخته شود. بعد از دوره پریکلس در آتن و آریستیدس و کانیولیوس در رم مردم به تجربه قرون فراوان دریافتند که سلطنت شکل با ثبات‌تر، مطلوب‌تر و ماندگارتر دولت نسبت به آریستوکراسی و دمکراسی است. در میان سلطنت‌ها هم بهترین آنها، سلطنت‌های موروثی در میان فرزندان پسر است. در نتیجه سلطنت‌های موروثی در همه جای جهان تأسیس شدند. شیوه سلطنتی موروثی کشور را از گزند سقوط ناگهانی حفظ می‌کند. جباریت شهریاری واحد در صورت آنکه پسر پدری خوب باشد کشور را به ورطه انقلابات نمی‌کشاند. اما شهریاری خودساخته که شجره‌ای ندارد مانند درختی بی‌ریشه است که با وزیدن نخستین باد امکان افتادنش بسیار است. اگر پسر و جانشینان یک



جبار دنباله‌رو قدم‌های پدرشان باشند، او و کل حکومت در معرض سقوط به‌وسیله انقلاب است. پسر جبار فاقد امنیت بوده و به‌دلیل شرارت‌های پدرش در میان مردم نامحبوب است.

او اگر از همسایگان کمک نگیرد یا به‌وسیله نیروی نظامی قوی حفاظت نشود، در معرض تهدید مداوم شورش و ناآرامی خواهد بود و داشتن شجره طولانی شاهانه تغییری در این وضعیت ایجاد نمی‌کند.

وقوع انقلاب‌ها در صورتی که شه‌ریار آنها جبار، سرکوبگر و ظالم باشد مانند: نرو، تایبریوس و کالیگولا تسریع می‌شود. شه‌ریاران بیش از هر عاملی به دلیل هرزگی و شهوت‌رانی به فساد و نابودی کشیده می‌شوند. هرزگی و شهوت‌رانی خطر بیشتری برای امنیت شه‌ریار است تا شهت او به ظلم و شرارت. شایان ذکر است که جدیداً تمامی سلطنت‌ها برپایه فساد دولت‌های آریستوکراتیک یا مردمی بنیان نهاده می‌شوند.

کنترل نیروهای مسلح برای یک دولت بسیار اساسی بوده و باید این قاعده کلی را در نظر داشت آن کس که کنترل نیروهای مسلح را در دست دارد، رهبر دولت است. نکته دیگری که شایان توجه بوده وضعیت قوانین است یعنی قوانین حاکم بر مقامات دولتی باید بدون تغییر مانده و تغییرات اساسی در آنها رخ ندهد. همچنین جز در موارد ضروری اصلاحات قانونی نباید طولانی باشند.

تغییر دولتی مردمی (دمکراتیک) به آریستوکراسی معمولاً نتیجه شکست در نبرد به‌دست دشمنان است. به عبارت دیگر دولت مردمی (دمکراتیک) به‌وسیله موفقیت در نبرد مصون مانده و قدرتمند می‌شود. این وضعیت را می‌توان در تاریخ دو کشور آتن و سیراکوز مشاهده کرد.

تنها راه تضمین تداوم دولتی مردمی آن است که مدام در حال جنگ بوده و حتی در صورت نبود دشمن به دشمن‌تراشی بپردازد دلیل اصلی آنکه اسکپیو تلاش کرد تا کارتاژ را منهدم کند همین امر بود. او این خرد را داشت که پیشگویی کند که مردمان جنگجو و متجاوز می‌مانند رومیان زمانی که همه دشمنان خارجی منهدم شوند در اعلام جنگ به همدیگر شکست خواهند خورد. اما دولت‌های مردمی احتمال تغییرشان به سلطنت‌ها در نتیجه جنگ داخلی و نادانی مردم که قدرت زیادی را به یک فرد می‌دهند، بیشتر است. هنگامی که یک جباریت در نتیجه جنگ داخلی سقوط می‌کند معمولاً دولتی مردمی بعد از آن به قدرت می‌رسد. دلیل این روند آن است که مردم اطلاعاتی از میانه‌روی و اعتدال ندارند و هنگامی که یک جبار سقوط می‌کند تنفر از خاطره او و ترس از قربانی شدن دوباره مردم را به افراط دیگری می‌کشاند. این روند در رم بعد از سقوط تارکوین و در سوئیس رخ داد که پس از نابودی جباران، مردم به تأسیس دولت مردمی پرداختند که قرن‌ها تداوم یافت.

آنچه اغلب رخ می‌دهد آن است که مردم آنچنان بی‌ثبات و دمدمی مزاج‌اند که یافتن شکلی از حکومت که بعد از مدتی تجربه از آن بیزار نشوند غیرممکن می‌شود. مردمان آتن، فلورانس و ژنوس این‌طوری بودند. آنها مدتی کوتاه یک شکل از دولت را بنا می‌نهادند اما خیلی زود پشیمان شده و آن را عوض می‌کردند.

دولت‌های آریستوکراتیک با ثبات‌تر بوده و مدت طولانی‌تری نسبت به دولت‌های مردمی ماندگارند. زیرا معمولاً طبقه حاکم از دو خطر تفرقه در میان خودشان و شورش مردمان معترض از بیرون اجتناب می‌کنند. اما اگر آنها در میان خودشان دچار اختلاف و



جر و بحث شوند، مردم هرگز فرصت حمله به آنان را از دست نمی‌دهند. تاریخ فلورانس دقیقاً مؤید این امر است.

تغییر از آریستوکراسی به دولت مردمی تقریباً همیشه خشن و خونین بوده است. به عبارت دیگر این فرآیند معکوس تغییر از دولت مردمی به آریستوکراسی بوده که تدریجی و صلح‌طلبانه رخ داده است. این روند معمولاً هنگامی رخ می‌دهد که شهری ساکنان خارجی را پذیرفته و تعداد این ساکنان به طور قابل توجهی در گذر زمان افزایش بیابد. فرسایش حکومت و فشار ناشی از جنگ به تقلیل تدریجی طبقه حاکم می‌انجامد در حالی که شمار بیگانگان مرتب افزایش می‌یابد. هنگامی به درک این نکته می‌رسیم که شاهد آن باشیم تنها اقلیتی از ساکنان کشوری از حقوق حاکمیت بهره‌مندند و این روند، نشانگر یک نظام آریستوکراسی است. کشورهای ونیز، کوا، راگوسا و جنوا همگی در ابتدا دولت‌های مردمی بودند که به تدریج به آریستوکراسی‌ها بدل شدند. البته تضادها و دودستگی‌ها در طبقه حاکم خطری است که در دولت‌های آریستوکراتیک از آن باید ترسید. وسعت کشورها نیز در احتمال وقوع انقلاب بسیار مؤثر است. در کشورهای کوچک احتمال وقوع انقلاب‌ها بیشتر از کشورهای بزرگ و پرجمعیت است. زیرا کشور کوچک به آسانی می‌تواند به دو اردوگاه دشمن با هم تبدیل شود. وقوع چنین شکافی در کشوری بزرگ سخت است. زیرا همیشه شمار بسیاری از افراد نه بزرگند و نه حقیر، نه ثروتمندند و نه فقیر، نه خوبند و نه خبیث تا به افراط و زیاده‌روی‌هایشان شکل ببخشند. ما می‌دانیم که جمهوری‌های کوچک ایتالیا و یونان کهن که شامل تنها دو یا سه شهر بودند از تغییرات فراوان و گوناگونی در شکل

کشورداری‌شان رنج بردند. قطعاً اگر وسیله‌ای برای وحدت و آشتی کردن قطب‌های متضادی که به طرف نزاع تمایل دارند نباشد، اختلاف و درگیری رخ خواهد داد. فتنه‌انگیزی داخلی اغلب فجایع بیرونی را دربردارد، شهریاری همسایه اغلب زمانی به دولت همجوارش حمله می‌کند که ساعت مغلوب شدن او رسیده باشد. خطرات خارجی همراه با ناآرامی‌های داخلی بیش از هر مسئله‌ای خطرناک است مخصوصاً اگر کشورهای هم‌جوار، دوست و هم‌پیمان نباشند.

در جمع‌بندی این قسمت باید گفت همچنانکه ساختمانی قدرتمند که همه قسمت‌های آن بر بنیادی محکم پی‌ریزی شده و از مصالحی ماندگار تشکیل یافته و به خوبی به هم چفت و بست شده باشد ترسی از طوفان ندارد به همین نحو، کشوری هم که برپایه قوانین خوب پایه‌ریزی شده و همه اعضای آن با هم متحدند، به آسانی در مسیر انقلاب و تحولات ناگهانی نمی‌افتد. البته کشورهایی سست‌بنیاد که وحدت ندارند با اندک بادی فرو می‌ریزند. هر چند هیچ کشوری وجود ندارد که با گذر زمان از تغییرات ضرر نکرده و نهایتاً به طرف نابودی نرود اما دگرگونی که آهسته باشد قابل تحمل‌تر است.

### درباره تغییرات حکومتی و تغییرات در قانون که نباید ناگهان رخ دهند

نخستین وضعیتی که برای حفظ دولت باید به آن توجه کرد، نوع خاص و ضعف‌های احتمالی آن است که باید به خوبی مورد توجه قرار گیرد. داشتن ایده‌هایی کافی در مورد بهترین نوع کشور کافی نیست، بلکه باید به واکاوی راه‌هایی پرداخت که هر کشور را در بهترین شکل آن حفظ می‌کند. این کار را باید با این فرض انجام داد که هریک از



کشورهای مورد نظر، امکان تغییر نداشته و هر تلاشی به منظور بهبود آن به نابدی کشور می‌انجامد. با وجود این، نگه داشتن انسانی مریض به‌وسیله رژیم غذایی مناسب بهتر است از تلاش برای معالجه بیماری بدخیم که در آن ریسک مرگ بیمار می‌رود. معالجات خشن نباید هرگز به کار رود مگر آن که مرض صعب‌العلاج بوده و از راه‌های دیگر قطع امید شده باشد.

این اصول دقیقاً در مورد کشور هم صادقند چه در زمینه تغییرات در قانون اساسی و چه در زمینه تغییرات در قوانین، رسوم و سنت‌ها. بی‌توجهی به فهم این اصول کشورهای بزرگ و درخشانی را به خاطر این که رسم خاصی را از کشوری متفاوت با کشورشان گرفته و می‌خواستند آن را با کشور خود انطباق دهند، به طرف نابدی برده است. ما همیشه خواسته‌ایم نشان دهیم قوانین خوب خاصی که به بقا و حفظ سلطنت کمک می‌کنند، برای یک دولت مردمی نتیجه معکوس داده و آن را به نابدی می‌کشاند یا قوانین خاصی که آزادی مردم را حفظ می‌کنند، سقوط سلطنت را در پی خواهند داشت. البته تعدادی از قوانین هم وجود دارند که برای همه انواع کشورها خنثی و قابل کاربردند. البته سودمندی یک قانون جدید (هرچند خوب) بیشتر از آن است که تمام نیروی کلی یک قانون تضعیف شده و شروع به تغییرات در آن شود. به‌طور خلاصه تلاشی دشوارتر و خطرناک‌تر از معرفی قوانین جدید وجود ندارد. تصحیح قراردادهای قوانین و سنت‌های مربوط به ساکنان یک کشور در کل قابل اجازه است، اما دست زدن به قوانین اساسی یک کشور بسیار خطرناک بوده و مانند آن است که کسی بخواهد شالوده‌های یک خانه که تمام وزن خانه روی آن سوار است را دستکاری کند. این خطر در کشور قدیمی بیشتر است. بنابراین پند قدیمی سیاستمدار عاقل را باید گوش کرد که

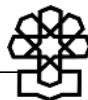
گفت هیچ کس نباید به قانون اساسی کشوری که برای مدت‌ها به نیکی پا برجا بوده به خیال بهتر کردن آن دست بزند. باید تأکید کرد که هیچ قانونی هر چند عالی وجود ندارد که دیر یا زود ارزش آن تغییر نکند. در صورت لزوم می‌توان آن را تغییر داد اما باید هنگامی که ضرورت تغییر آن رسید به این کار مبادرت کرد و نه قبل از آن که زمانش برسد. حتی زمانی که قانونی آشکار ناعادلانه است بهتر آن است که اجازه داد به‌طور تدریجی خودش منقضی شده و پایان یابد.

باید دوباره بگوییم که طبیعت انسانی بسیار فسادپذیر بوده و انسان‌ها مدام از خوب به بد و از بد به بدتر در حال تغییرند. پلیدی‌های انسان‌ها به آرامی بر آنها چیره می‌شوند مانند بیماری که به تدریج به کل بدن حمله‌ور می‌شود تا زمانی که تمام بدن را دربر می‌گیرد. بنابراین ضروری است که قانون‌های جدیدی را در زمان‌های لازم برای انطباق با موقعیت وضع کرد، اما باید مواظب بود که این وضع قانون به شکلی تدریجی انجام شود.

### درباره اینکه آیا تصدی یک مقام دولتی (اجرایی) در کشور باید همیشگی باشد؟

از دلایل حتمی انقلابات در کشورها، بحث مشکلات برخاسته از مقام قضاوت است. زیرا قضات یا اغلب سریعاً عوض می‌شوند یا این که برای مدت طولانی مقامشان تمدید می‌شود. پرداختن به این مسئله ضروری است. زیرا پرسش سیاسی مهم بوده و باید به‌خوبی آن را جستجو کرد. کسانی که یک خانواده، کشور یا هر اجتماعی از انسان‌ها را پایه‌ریزی کرده‌اند، حتی عاقل‌ترین آنها در معرض افتادن به دو حالت افراط و تفریط بوده‌اند. حالت اول، توانایی دیدن عیب‌ها و ایرادات یک نهاد خاص است بدون آنکه عیب‌های آن را با امتیازاتش در یک کفه قرار داده و سبک سنگین کنند.





حالت دوم، میل به پریدن از یک افراط خطرناک به افراطی دیگر است بدون آنکه توانایی اتخاذ موضعی میانه را داشته باشند مانند کسی که از ترس غرق شدن در آب خود را به درون آتش می اندازد.

افلاطون با گفتن این که قانونگذاران باید غیر قابل تعویض باشند موضعی افراطی را اتخاذ کرد.

ارسطو هم در عین گفتن این که سخن افلاطون را نباید اجرا کرد، که آتش چندانستگی را در کشور بر می افروزد، اما خود نیز به افراطی دیگر افتاد.

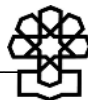
هیچ یک از آنها به تمایز بنیادین میان یک کشور از دیگری که شرط بنیادی حل این مسئله است توجه نکردند. تساوی که در دولت‌های مردمی (دمکراتیک) وجود دارد بهتر از هر عاملی به وسیله جانیشینی سالیانه تمامی قضات تأمین می شود. زیرا اعمال طولانی مدت اقتدار، تشویق گر بلندپروازی و جاه طلبی آنان برای رسیدن به قدرت حاکم می شود. اما در دولت‌های سلطنتی که اتباع سهمی در حاکمیت ندارند. به دلیل این که تمام وظایف اتباع در برگیرنده نحوه اطاعت از شهیار است. پس بلندپروازی و جاه طلبی سیاسی در میان آنها تشویق نمی شود. این مورد مخصوصاً در سلطنت‌های استبدادی و جباریت صادق است. در این نظام‌ها، رعایا یا بردگان طبیعی مستبدند یا برده شدگان اجباری جبارند و اگر به رعایایشان اقتدار ببخشند نمی توانند **امیدی** به حفظ اقتدارشان داشته باشند. به همین دلیل جباران که به اندازه نفرت رعایایشان از خود آنها هم از رعایایشان متنفرند نمی توانند بر اتباعشان تکیه کرده و به مراقبت، موقعیت و خوبی‌هایشان اعتماد کنند. مستبد نیز از آنجا که رعایایش به طور طبیعی فرمانبردار

اوپند و به زور آنها را به برده خود تبدیل کرده است پس دست بازتری در انتخاب مقامات دولتی نسبت به جبار (که تنها از طریق ترس و زور حکومت می‌کند) دارد. پادشاه نباید همه مقامات دولتی را همیشگی یا موقتی منصوب کند. کسانی مانند دادستان، سردفتر و پاسبان را نباید به‌طور موقت منصوب کرد. زیرا آنها اقتدار مستقل نداشته و نمی‌توانند به دولت لطمه بزنند، در ضمن کار آمدی لازم این شغل‌ها نتیجه عملکرد طولانی‌شان بوده و لازمه این کار دائمی بودنشان است.

در مورد قضات هم باید گفت: تغییر کامل و ناگهانی خطرناک بوده و به‌منظور اجتناب از جایگزین مقامات دولتی در یک منطقه به‌طور همزمان که منجر به ایجاد خلل در شغل‌های همگانی می‌شود. بهتر است اتحادیه قضات به‌وسیله تعویض اشخاص مجدداً تازه شود. این روند در جمهوری راگوسا انجام می‌شد. در آنجا مجلس سنا مداوم و همیشگی بود، اما سناتورها که به پیکره حقوقی حاکم شکل می‌دادند، مقامشان را تنها برای یک سال در اختیار داشتند، اما بعد از آن به‌طور کامل کنار گذاشته نمی‌شدند و پس از مدت خاصی دوباره به خدمت برمی‌گشتند.

چنین راه‌حل‌هایی مشکلاتی را که در صورت تغییر همزمان تمامی مأموران دولتی پیش می‌آید، رفع می‌کند و از خطر در افتادن کشور به وضعیتی که در آن قاضی نباشد (مانند کشتی بی‌ناخدا) جلوگیری به عمل می‌آورد.

همه آنچه درباره ضرورت میانه‌روی و اعتدال در قواعد حاکم بر انتصاب قضات و تمدید مسئولیتشان ذکر کردیم نه تنها در مورد سلطنت‌ها بلکه در مورد دولت‌های مردمی (دمکراتیک) و آریستوکراتیک هم صادق است. در این دولت‌ها به‌طور عملی تمامی مقامات دولتی برای یک، دو یا سه سال بر سر کار می‌مانند. اما در جاهایی مانند



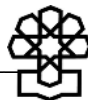
رم، آتن و اسپارت، مجلس سنا همیشگی بوده و سناتورها تا وقتی که بخواهند به کارشان ادامه می‌دهند. بدین ترتیب سنای آتن و دیگر جمهوری‌ها منسجم و با ثبات بود و کل دولت جمهوری برپایه آن استوار و باثبات گشته است.

### درباره اینکه شهریار باید شخصاً عدالت را در مورد اتباعش اجرا کند

عده‌ای از خوانندگان ممکن است این پرسش را بپهوده دانسته و بگویند که همه قدما و دانش‌آموختگان سیاست در این نکته موافقند که تأسیس و پیدایش شاهان ابتدا دلیلی جز اجرای عدالت نداشتند. این واقعیت تاریخی را هردودت در مورد مدس و سیسرو در مورد رومیان ذکر می‌کند. نخستین دلیلی که شهریاران را وادار به اجرای عدالت کرد، پیوند مشترک و تعهد دوطرفه میان آنها و اتباعشان بود بدین شیوه که اتباع اظهار وفاداری به شهریار کرده و به سرورشان کمک می‌کردند و شهریار نیز در عوض به اجرای عدالت و حفاظت از اتباعش می‌پرداخت. او با نصب نماینده‌ای به نام خودش به این تعهدش بی‌توجهی نمی‌کرد. زیرا همچنانکه شهروندان ملزم به سوگند وفاداری و خدمت به شهریار بودند، دقیقاً به همان شکل نیز شهریار تعهدی مقابل به شهروندان داشت. درواقع آنچه برای حفظ کشور اهمیت بسیار دارد، ضرورت اجرای عدالت توسط قدرت حاکم است. اتحاد و تعهد دوطرفه میان یک شهریار و اتباعش در مهمترین شکل آن به‌وسیله همراهی و همدلی دوطرفه تأمین می‌شود. این مزیت در صورتی که شهریار تنها از طریق مقامات دولتی‌اش عمل کند، از دست می‌رود. اتباع یک کشور همیشه خود را تحقیر شده و فراموش شده مقامات دولتی تصور می‌کنند. این تصور و سوءظن نتایج خطرناک‌تری در مقایسه با تجربه واقعی بی‌عدالتی به دست حاکمان در بر دارد. زیرا

تحقیر و توهین از آسیب مستقیم، ماندگار و طولانی‌تر است. اما هنگامی که اتباع کشور، قضاوت شخصی شهریارشان را ببینند به صرف همین واقعیت راضی شده و این رضایت حتی کسانی که تقاضایی از شهریار نداشته‌اند را دربر می‌گیرد و در واقع چیزی به قانونگذاران و مأموران اقتدار بیشتر یا ترس و احترام بیشتری برای عدالت از دیدن پادشاهی که بر تخت نشسته و دارد قضاوت می‌کند، نمی‌بخشد. کارکرد واقعی شهریار قضاوت کردن در باب مردمانش است. اگر چه او باید علیه دشمن مسلح باشد اما عدالت ویژگی ضروری در همه زمان‌ها و مکان‌ها است. باوجود این عاملی لذتبخش‌تر از دیدن صحنه شهرداری که در حضور مردمانش را اجرا می‌کند و مردم از دهان او محکومیت آدم‌های شرور، اعطای جایزه به آدم‌های نیک، مشورت گرفتن از خردمندان و مشارکت در بحث‌های سنگین و عمیق را می‌بینند و می‌شنوند وجود ندارد.

در ضمن باید خاطرنشان کرد که طبیعی‌ترین پدیده‌ای که در جهان وجود دارد، الگو گرفتن اتباع یک کشور از رفتار و طبیعت شهریارشان است. البته کسانی هم می‌گویند شهریار نباید مستقیماً با مردمانش ارتباط برقرار کند و در حضور آنها ظاهر شود. زیرا مردم دارای عقل و شعور بوده و به قضاوت در مورد اعمال شهریار پرداخته و در نتیجه از خوبی پیروی کرده و از بدی پرهیز می‌کنند. اما در پاسخ باید بگوییم که تقلید از تباهی و شرارت آسان‌تر از سرمشق گرفتن از فضیلت است. زیرا انسان‌ها به‌طور طبیعی به طرف شرارت تمایل بیشتری دارند تا نیکی، درحالی که تنها یک راه راست و باریک به طرف فضیلت وجود دارد و در عوض صدها هزار راه به طرف خباثت و شرارت دیده می‌شوند.



فرض کنیم که به ما شهرداری با فضیلت و نه شرور داده شد و پیوندهای روزمره و آشنایی بسیار اتباعش با او، وسوسه رسیدن به حکومت را در میان بعضی‌ها ایجاد می‌کند. حتی نفس این وسوسه منجر به بی‌اطاعتی نسبت به قوانین و دستورات او می‌شود و بی‌اطاعتی ناشی از آن ویرانگر و نابودگر دولت است. به عبارت دیگر اگر شهریار عادت حضور در میان عموم مردم را داشته و به قضاوت‌های شدید و دهشت‌انگیز بپردازد، ممکن است در میان اتباعش حس احترام را برانگیزد، اما او در معرض خطر از دست دادن عشق و دوستی اتباعش واقع می‌شود. عشق اتباع به حاکمانشان نیز بیشتر از ترس در حفظ دولت مؤثر است. زیرا عشق همیشه عنصری از ترس، یعنی ترس از رنجاندن عشق شخص را در خود مستتر دارد، اما ترس بالعکس از هر عشقی بی‌نصیب است.

من شخصاً فکر می‌کنم که از رموز قابل تحسین موفقیت بعضی از نظام‌های سلطنتی آن بوده که از زمان‌های کهن آنان شخصاً لطف و کمک‌های خودشان را توزیع کرده و در عوض اجرای تنبیهات و مجازات را به مأموران دولتی واگذار کرده‌اند. اقتدار سلطنت نیز بدین شیوه بهتر حفظ می‌شود که شهریار باید توسط همگان دوست داشته شود و تا حد ممکن کسی از او تنفری به دل نداشته باشد.

اگر کسانی که حاکمند بکوشند تا به حوزه مجلس سنا یا قانونگذاری و قضات تجاوز کنند، خود را در معرض دست دادن اقتدارشان قرار می‌دهند. کسانی که فکر می‌کنند با آگاه کردن شهریار از پنجه‌هایش یعنی فشار بر او برای اعمال اراده و داوری درباره حکما او را می‌ستایند به خطا رفته و اشتباه می‌کنند. زیرا این روند به آنجا منجر

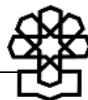
می‌شود که شهروندانش صلاحیت هیچ امری را مگر در صورت اجازه یا تجدیدنظر او نداشته باشند و در نتیجه انزجار فراوانی در مورد شهریار شکل می‌گیرد.

### چگونه می‌توان از فتنه‌انگیزی پرهیز کرد؟

نخست باید به‌عنوان اصلی کلی گفت که جناح‌بندی و فرقه‌گرایی خطرناک بوده و سلامت و استواری همه انواع دولت‌ها را تهدید می‌کند. قبل از بروز جناح‌بندی و فرقه‌گرایی باید تا حد ممکن ضمن مشورت کردن با شورایی از عقلا از آن جلوگیری کرد، اما در صورت بروز باید کوشید تا به هر وسیله ممکن آن رفع شود.

واقعیت این است که فتنه‌انگیزی ذاتاً خطرناک بوده و حتی اگر نتایج خوبی هم داشته باشد تنها به شکل تصادفی و اتفاقی است. فتنه و آشوب اغلب منجر به مرگ و تبعید انسان‌های شورو شده و به دیگران اجازه می‌دهد که در غیاب آنها در صلح و آرامش به زندگی خود ادامه دهند. همچنانکه بیماری‌ها برای بدن خطرناکند به همان شکل توطئه و دسیسه نیز برای کشور خطرناک است.

شخصی ممکن است بگوید که فتنه‌انگیزی برای حفظ جباران لازم است. زیرا آنها دشمنان رعایای‌شان بوده و در صورت اتحاد مردم نمی‌توانند برای مدت زیادی پا برجا بمانند. قبلاً نشان دادیم که جباریت در میان انواع دولت‌ها، ضعیف‌ترینشان است. زیرا به‌وسیله رفتارهایی ظالمانه و شرورانه پشتیبانی می‌شود. با وجود این جباران معمولاً به وسیله فتنه‌انگیزی یا جنگ داخلی به پایان کار خود می‌رسند. حتی خالص‌ترین جباران که هر لحظه در حال کشتار بوده و در میان خون رعایایشان خود را فربه می‌سازند و با



وحشت و دسیسه، زندگی فلاکت‌بار خود را حفظ می‌کنند، از چاقوی توطئه چنان در امان نخواهند بود.

فتنه‌انگیزی و فرقه‌گرایی به میزانی که برای سلطنت‌ها خطرناک است برای دولت‌های مردمی و آریستوکراتیک نیز خطرناک خواهد بود. شاهان، اقتدار خود را به شیوه‌های مختلف حفظ می‌کنند مانند مواجهه بی‌طرفانه با اختلاف‌ها و درگیری‌ها یا با اتحاد و طرفداری از یکی از طرفین اختلاف علیه طرف دیگر یا در نهایت با نابود کردن همه طرفین درگیر. در صورت آشکار شدن این نکته که با طرفین متعارض نمی‌شود از طریق فرآیندی قانونی مواجه شد حاکم باید برای نابودی آنها به اجبار متوسل شود و رهبران آشکار آنها را تنبیه کند قبل از آنکه به درجه‌ای از توانایی برسند که امکان غلبه بر آنها نباشد. تنبیه تعداد اندکی از فتنه‌گران، بقیه را به یاد وفاداری‌شان به شهاریار می‌اندازد. شهاریار باید از اعدام‌های دسته‌جمعی و شکنجه مظنونان به دست خود پرهیز کند. اما درباره توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که شخصاً ضد شهاریار و حکومت او انجام نمی‌شود ولی در عوض شهاریارها، ایالت‌ها و نجیب‌زادگان مطیع او را از هم جدا کرده و میان‌شان تفرقه می‌افکند، باید تأکید کرد که شهاریار با تمام قوا باید جلوی رشد این کار را بگیرد و از کوچک‌ترین احتیاط فروگذاری نکند. زیرا خطر جنگ داخلی در صورت ادامه این وضعیت وجود دارد. همچنانکه جلوگیری از تهاجم دشمن بهترین کار است به همان شکل نیز ممانعت از فتنه‌انگیزی و آشوب‌گری بهتر از معالجه و حل بعدی آن است. این کار در دولت مردمی دشوارتر از هر دولتی دیگر است.

در دولت سلطنتی و طبقه حاکم در یک آریستوکراسی این فرمانرواست که به قضاوت کردن و حل اختلافات اتباعش می‌پردازد. در این نوع دولت‌ها، اقتدار حاکمشان

برای پایان دادن به منازعات کافی است، اما در دولت مردمی حاکمیت به تعداد بسیاری از مردم که تقسیم شده‌اند واگذار شده است.

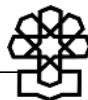
در حفظ و نگهداری کشور باید به نقش مذهب توجه کرد. حتی خدانا باوران نیز موافقند که هیچ عاملی به اندازه مذهب در حفظ کشور مفید نیست. زیرا مذهب نیرویی مؤثر برای تضمین اقتدار شاهان و حاکمان، اجرای قوانین، فرمانبرداری اتباع، احترام به قانونگذاران، ترسِ بدکاران بوده و مانند رشته‌ای است که همگان را به دور دولتی با هم می‌کشد. البته باید مواظب بود که این امر قدسی مورد شک و تردید واقع نشود. زیرا چنین امری به ویرانی و تباهی کشور می‌انجامد. بنابراین ما به شکلی مفصل‌تر از دلایلی که منجر به تغییر در شکل حکومت‌ها و کشورها می‌شود سخن گفتیم. یعنی دقیقاً دلایل همسان با آن منجر به جنگ داخلی و شورش می‌شود مانند شکست در اجرای عدالت، سرکوب فقرا، توزیع ناعادلانه مجازات‌ها، ثروت انباشته شده در اقلیتی کم و فقر فراوان در بقیه افراد و تنبلی در میان اتباع.

### دفتر پنجم

در باره نظمی که می‌توان در نتیجه انطباق شکل کشور با شرایط گوناگون انسانی مشاهده کرد و راه‌های مشخص کردن خُلق و خوی انسان‌ها مطابق با شرایط مختلفشان

در بحث راجع به کشور تاکنون ما بیشتر دغدغه اصول عام و فراگیر را داشتیم، اما بحث درباره ویژگی‌های خاص انواع متفاوت کشور که گونه‌های مختلف نژاد انسانی به آن نیازمندند مغفول ماند. نهادهای سیاسی باید با محیط سازگار بوده و قوانین انسانی نیز





مطابق با قوانین طبیعی باشند. اما کسانی که در انجام این کار شکست خورده و تلاش کرده‌اند تا طبیعت از قوانین‌شان اطاعت کند بی‌نظمی را ایجاد کرده و دولت‌های بزرگ را به تباهی کشاندند. یک نفر می‌تواند به راحتی تفاوت‌های بزرگی را در انواع مختلف حیوانات در تناسب با مناطق متفاوت دیده و حتی گونه‌های مختلفی از حیوانات را در نوعی یکسان مشاهده کند. به همین نحو انواع مختلفی از انسان‌ها در مکان‌های متفاوت وجود دارند. حتی هنگامی که آب و هوا و طول و عرض جغرافیایی یکسان است می‌توان تفاوت‌های بسیاری را میان کسانی که در کوه‌ها زیسته با کسانی که در دشت‌های باز زندگی می‌کنند مشاهده کرد. در یک شهر نیز میان کسانی که در بالا شهر زندگی می‌کنند با کسانی که در پایین شهرند تفاوت‌های بسیاری در زمینه عادات و خلق و خوی وجود دارند. حاکم خردمند باید نخست فهمی دقیق از خلق و خو و تمایلات طبیعی مردمانش قبل از هر تلاشی برای تغییر در بنیاد قوانین داشته باشد. بزرگ‌ترین (اگر نگوییم اصلی‌ترین) بنیاد هر کشور قابلیت سازگاری حکومتش با طبیعت مردم از یک طرف و با قوانین و اقتضات زمان و مکان از طرفی دیگر است.

جالدوس می‌گوید که خرد و انصاف طبیعی به‌وسیله زمان و مکان مشخص و معین نشده و شخص باید میان اصول عام از یک طرف و موقعیت‌های معین که تفاوت‌های زمان و مکان اقتضا می‌کند تمایز قائل شود.

حکومت کشورها مطابق با انواع موقعیت‌هایشان طبقه‌بندی می‌شود. حاکم باید از معمار خوبی که براساس مصالحی که از نظر محلی وجود دارد پیروی کند.

مردمی که در نواحی شمالی زندگی می‌کنند گرمای درونی بیشتری از مردمان نواحی جنوبی دارند. این گرمای درونی قدرت طبیعی و توانایی بزرگ‌تری از بقیه

می‌بخشد. سردی آب و هوا با حفظ گرمای طبیعی‌شان اشتباهی به آنان بخشیده و بیشتر از مردمان دیگر می‌خورند و می‌نوشند به همین دلیل نباید هیچ کس اهالی شمال را به دلیل اشتباهی کمتر نسبت به اهالی جنوب سرزنش کند. زیرا این اشتباهی خوردن نتیجه گرما و حجم بدنشان است. مردمان اهل شمال به وسیله اجبار و زور کارهایشان را انجام می‌دهند. اما مردمان اهل جنوب بیشتر از روش‌های ظریفانه و نکته‌سنجانه استفاده می‌کنند.

اهالی نواحی مرکزی نیز از روش‌هایی که حاصل ترکیب و سنجش دو روش فوق است استفاده می‌کنند. آنها به همین دلیل گرایش بسیاری به جنگ داشتند البته آنها امپراتوری‌های بزرگی که هم از نظر قوانین، درخشان و هم از نظر نظامی بزرگ بود تأسیس کردند.

خداوند بنا بر لطفش چنان امر فرموده که توانایی بزرگ و مکر فراوان هرگز در میان انسان‌ها و جانوران جمع نشود. زیرا هیچ مسئله‌ای ظالمانه‌تر از بی‌عدالتی که مسلح و مجهز به زور باشد نیست.

مردمان نواحی مرکزی انرژی فیزیکی بیشتر اما حقه‌پردازی کمتری از اهالی جنوب دارند و از اهالی شمال نیز هوشمندتر اما ضعیف‌ترند. آنان برای حکمرانی بر کشور و اداره امور از لیاقت بیشتری برخوردارند.

اگر کسی مبادرت به خواندن دقیق تاریخ مردمان نواحی مختلف جهان بکند درمی‌یابد که ارتش‌های بزرگ و قدرتمند معمولاً از شمال برخاسته‌اند اما علوم مانند فلسفه، ریاضیات و دیگر علوم ناب، دستاورد نژادهای شمال‌اند، اما علم سیاست، قانون، حقوق، بلاغت و منطق، ریشه در مردمان نواحی مرکزی داشته است. این مردمان همه



امپراتوری‌های بزرگ جهان مانند آشوری‌ها، مادها، ایرانی‌ها، یونانی‌ها، رومی‌ها و کلت‌ها را پایه‌ریزی کردند. اگر چه عرب‌ها و مورها توانستند برای مدتی امپراتوری ایران، سوریه، مصر و بارباری را فتح کنند و بخش‌های بزرگی از اسپانیا را نیز تصرف کردند اما آنها هرگز قادر به کنترل یونان و ایتالیا نشده و هنگامی که تلاش کردند تا بر فرانسه هم غلبه کنند نتوانسته و شکست خوردند.

به نظر من ارسطو در تفکرش در مورد این که مردمی که در مناطق بسیار سرد یا بسیار گرم زندگی می‌کنند بربر و وحشی‌اند، در اشتباه بود اتفاقاً برخلاف شواهد تاریخی‌شان، تجربه نشان داده مردمانی که در نواحی جنوبی زندگی می‌کنند بسیار صاف و ساده‌تر از مردمی‌اند که در نواحی مرکزی‌اند. این هرودوت بود که درباره مصریان نوشت آنها ساده‌لوح‌ترین مردم در جهانند. هفتصد سال بعد قیصر در تاریخ‌اش از جنگ داخلی چنین قضاوتی در مورد مصریان را تکرار کرد.

قدما به بربریت و ظلم نژادهای شمالی اشاره کرده‌اند. تاکتیوس زمانی که درباره آلمان‌ها سخن می‌گوید به عادت‌های آنها اشاره می‌کند که در آن آلمانی‌ها هنگام سزا دادن مجرمان مطابق اشکال عدالت رفتار نمی‌کنند بلکه همانند دشمنانشان آنها را به طوری وحشیانه می‌کشند.

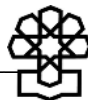
ایرانیان نیز در گذشته احکامی را که در مورد متهمان اجرا می‌کردند ناشی از بی‌رحمی بود. مردمانی که در نواحی معتدل زندگی می‌کنند قادر به تأمل و حتی شنیدن چنین بی‌رحمی‌هایی بدون ترس و وحشت نیستند. احتمالاً بدین دلیل است که رومیان مجرمانشان را از گرسنگی می‌کشند و یونانیان نیز سمی کشنده را به آنها می‌دادند. بی‌رحمی اهالی شمال به اندازه اهالی جنوب نیست.

تفاوت قابل توجه دیگری که میان اهالی شمال و جنوب وجود دارد این است که جنوبی‌ها معتدل و میانه‌رو بوده ولی شمالی‌ها در نتیجه آب‌وهوای افسرده جغرافیایی بسیار شهوت‌پرستند. شاهان آفریقا و ایران به همین دلیل همیشه حرمسرای از زنان را داشتند. مردمان نواحی مختلف در حکومتشان بر کشورها بر عوامل مختلفی تأکید می‌کنند.

اهالی شمال بر زور و اهالی مناطق مرکزی بر عدالت و اهالی جنوب بر مذهب تکیه می‌کنند. برای مثال تعیین تکلیف قانونی از راه مبارزه و دعوا مشخصه نژادهای شمالی بوده است و آشکارا در قوانین سالیان، فرانک‌ها و دیگران منعکس شده بود. پادشاه دانمارک (فروننون) فرمانی مبنی بر حل منازعات از طریق نبرد و دعوا داده بود. این که با وجود تلاش پاپ‌ها و شهریارانشان کسی نتوانست چنین قانون‌هایی را منسوخ کند نشانگر طبیعت متفاوت اهالی شمال از اهالی جنوب است.

در کنار این شواهد، مشخص است که قوانین و اشکال عدالت ریشه در مردم مناطق معتدل مانند یونان، ایتالیا و فرانسه دارد. تقریباً همه خطیبان، قانونگذاران، مورخان و شعرای بزرگ که قلب انسان‌ها را به‌وسیله استدلال و سخن زیبا ربوده‌اند همگی از مناطق معتدل برخاسته‌اند.

نژادهای جنوبی به دیپلماسی و مردماری تکیه کرده یا به مذهب روی می‌آورند. نژادهای شمالی مانند مصری‌ها و عرب‌ها به توسعه علوم طبیعی و ریاضی همت گماشته‌اند. این امر همیشه به پرورش روح‌های بزرگ کمک کرده و آنان را وادار به پیروی از حقیقت کرده است. همه نظام‌های بزرگ دینی ریشه در جنوب داشته و از آنجا در کل جهان پخش شده‌اند. آب و هوای نمناک و افسرده منجر به تأمل و تفکر می‌شود



و روح را از قلمرو جسمانی جدا کرده و متوجه واقعیت‌های روحانی می‌کند. به همین دلیل جای تعجب نیست که بگوییم بر مردمان اهل شمال به‌وسیله مذهب راحت‌تر می‌شود حکومت کرد تا به‌وسیله اجبار یا عقل. کسی که تلاش می‌کند تا بر چنین مردمانی به‌وسیله قانون یا رسوم مشاهده شده در ترکیه، یونان، ایتالیا، فرانسه و دیگر کشورهای نواحی معتدل حکومت کند به زودی حکومت خود را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد. به همین شکل نیز کسانی که می‌کوشند تا مردمان اهل شمال را با خواست‌های قانون ایتالیایی‌ها یا فرانسوی‌ها عادت دهند بعد از مدتی از تلاششان ناامید می‌شوند.

نکات مطرح شده ممکن است که خواننده را به این داوری بکشاند که مردم نواحی مرکزی از دیگر نقاط برای مدیریت کشور مناسب‌ترند. زیرا براساس طبیعتشان دارای فضیلت حزم و دوراندیشی بوده و حزم نیز معیار همه اعمال انسانی است تا جایی که مانند محکی عمل می‌کند که خوبی را از بدی، عدالت را از بی‌عدالتی و صداقت را از بی‌صداقتی جدا می‌کند. حزم و احتیاط کیفیت مناسبی برای فرمان دادن است.

نژادهای شمالی که کمتر با فعالیت سیاسی سازگارند بیشتر از تأمل درباره علوم الهی و طبیعی احساس خرسندی می‌کنند. همچنانکه حزم و احتیاط متمایزکننده خوبی از بدی بوده و ویژگی مردم مناطق معتدل است.

جستجوی حقیقت، ویژگی نژادهای جنوبی بوده و هنری نیز که در مهارت دوطرفه وجود دارد بیش از هر نژادی در میان نژادهای شمالی یافت می‌شود.

در روح انسان سه بخش مختلف خرد تأملی، عقل عملی و خیال واقع‌نگر وجود دارد. به همین ترتیب در کشور نیز فیلسوفان و عالمان دین دلمشغول جستجوی علم

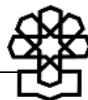
الهی و حقیقتند، قضات و مأموران دولتی نیز به فرمان دادن، قضاوت کردن و گذران امور حکومتی مشغولند و اتباع عادی نیز به کار و هنرهای مکانیکی سرگرمند. ویژگی‌های یکسان را می‌توان به‌طور عمومی در جهان یافت. خداوند بزرگ به همین خاطر نژادهای شمالی را برای کار و هنرهای مکانیکی و مردمان نواحی مرکزی را برای تجارت، قضاوت، دستور دادن، بنیاد نهادن کشورها و قانونگذاری و فرمان راندن بر دیگر کشورها مقرر کرده است. نه مردمان اهل شمال به دلیل کمبود حزم و احتیاط و نه مردمان اهل جنوب به دلیل علاقه بسیار به تأمل درباره موضوعات دینی و طبیعی مانند اهالی نواحی مرکزی شایسته این امور نیستند.

ویژگی عمومی دیگری هم براساس شرق و غرب میان مردم مختلف وجود دارد. البته مرز دقیق میان شرق و غرب همانند شمال و جنوب وجود ندارد، اما با این حال به ذکر این مطلب بسنده می‌کنم همه قدما بر این باورند که مردمان شرقی هوشمندتر و مطیع‌تر و آرام‌تر از مردمان غربی‌اند. اگر کسی می‌خواهد بفهمد که چطور تربیت، قوانین و رسوم، قدرت تغییر خوی مردم را دارند کافی است تنها به کشور آلمان بنگرد. در روزگار تاکیتوس ساکنان آنجا نه قانون، نه مذهب، نه علوم و نه هیچ شکلی از حکومت را می‌شناختند، اما اکنون آلمانی‌ها دارای همه این دستاوردهایند.

آنچه تاکنون گفته شد به این شکل بود که نژادهای جنوبی بنا به طبیعت با نژادهای شمال متفاوتند. درحالی که دسته آخر بلندقد و دسته اول کوتاه‌قدند.

اولی‌ها خوئی جنگجو صفت دارند و دومی‌ها به فلسفه متمایل‌اند.

اولی‌ها به طرف کار و نظامی‌گری علاقه دارند و آن دیگران به یاد گرفتن و آموختن. نواحی جنوبی اما بدون دلیل همانند شمالی‌ها از عقایدشان منصرف نمی‌شوند.



در کل، هر شخصی باید تأثیرات خاص باد، خاک، قوانین و رسوم را مورد توجه قرار داده و تنها خود را به آب و هوا محدود نکند.

### **چطور می‌توان از ناامنی‌های برخاسته از ثروت افراطی و فقر فراوان جلوگیری کرد؟**

همیشه یکی از دلایل عمومی ناآرامی‌ها و انقلاب‌ها در کشورهای مختلف، ثروت فراوان در دست عده قلیلی از شهروندان و فقر بزرگ در میان بقیه افراد بوده است. افراطون فقر و ثروت افراطی را دو آفت اصلی کشور می‌دانست و نه تنها به خاطر فلاکت‌های ناشی از گرسنگی بلکه به دلیل شرم که آن را بیماری خطرناک و دهشتناکی تلقی می‌کرد این تصور را داشت. برای بهبود این وضعیت پیشنهادی مبنی بر تساوی دارایی داده است. این پیشنهاد قویاً حمایت و ادعا شده که تساوی دارایی منبع صلح و آرامش در میان شهروندان است درحالی که نابرابری منبع دشمنی، تفرقه، تنفر و پیش‌داوری است. براین اساس آن کسی که از دیگری ثروتمندتر بوده و از ثروتمندی خود هم آگاه باشد تصور می‌کند که باید از افتخار، تجمل و لذت بیشتری برخوردار شده و غذا و لباس بیشتری داشته باشد.

اما از طرف دیگر استدلال شده که تساوی دارایی ویرانگر و نابودکننده یک کشور است. بنیان مطمئن یک کشور اعتماد عمومی است. زیرا بدون آن نه عدالت و نه هیچ نوع اجتماعی امکان‌پذیر نیست. اعتماد تنها زمانی به وجود می‌آید که الزامات قانونی و وعده و وعیدها پاس داده شوند. اگر این تعهدات لغو شده، قراردادهای باطل می‌شوند و قرض‌ها نیز فسخ خواهند شد و تنها یک انتظار می‌توان داشت و آن هم ویرانی دولت است. زیرا دیگر کسی به امری اعتمادی ندارد. از این وضعیت هم خطرناک‌تر، حالت

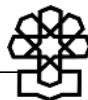
تفرقه و شکاف در میان کشور است به نحوی که کسی قادر به میانجیگری نباشد. این حالت در کشوری کوچک با اقلیتی از شهروندان طبیعی خواهد بود. پس باید که به رد کسانی پردازیم که تساوی دارایی در کشور را پیشنهاد کرده و می‌خواهند به گرفتن اموال بعضی اشخاص پردازند، آنها به جای این که به تضمین دارایی متعلق به هر شخص پردازند که تنها راه بنیان نهادن عدالت طبیعی است، پیشنهاد اشتباه تساوی اموال را می‌کنند.

البته از یک حالت بیشترین ترس را باید داشت و آن هم این است که یکی از اصناف کشور که ضعیف‌ترین آنها باشد چنان ثروتمند شود که دیگر اصناف را کنار نهد. آنچه شاهان مخصوص، شاهان جبار یا مستبد باید بیشترین ترس را از آن داشته باشند، خانه‌های اشرافی، اتحادیه‌های قدرتمند و انجمن‌ها است. همچنین دولت مردمی که براساس اصل تساوی در همه امور قرار داده شده، چطور می‌تواند به نابرابری بزرگی در میان خانواده‌ها اجازه دهد به طوری که یک نفر همه اموال را به ارث برده و دیگران گرسنگی بکشند؟ همه شورش‌هایی که یونان و رم را در بر گرفتند، از این شرایط برخاستند.

### درباره پاداش‌ها و تنبیه‌ها

موضوع تنبیه‌ها و پاداش‌ها به دلیل آنکه پرداختن به آن نیازمند کتاب مفصلی است، در اینجا تنها به شکلی مختصر به آن پرداخته می‌شود. تنبیه‌ها و پاداش‌ها بر همه جنبه‌های زندگی تأثیرگذارند. اگر این تنبیه‌ها و پاداش‌ها به خوبی توزیع شوند کشور را شادی و پیشرفت در بر می‌گیرد اما در صورتی که شهروندان توانا مطابق با لیاقتشان





پاداشی دریافت نکرده و تبهکاران نیز به مجازات نرسند امیدی به ماندگاری کشور نیست. از دلایل غیرمستقیم ناآرامی‌ها، مشکلات و جنگ‌های داخلی که منجر به سقوط یک کشور می‌شود بی‌توجهی به انسان‌های لایق و در مقابل توجه به انسان‌های بی‌ارزش بوده است. از آنجا که تنبیه‌ها ذاتاً نفرت‌برانگیز بوده و پاداش‌ها قابل پذیرشند در میان شهریاران خردمند مرسوم است که انجام کیفرها را به قانونگذاران محول کرده ولی خود اعطای جوایز و پاداش‌ها را در دست بگیرند.

پاداش‌ها و تنبیه‌ها بسته به نوع دولت متفاوت‌اند. در دولت‌های مردمی پاداش‌ها بیشتر از آنکه افتخاری باشند، سودمندند. زیرا توده عوام کمتر دلمشغول افتخار و بزرگی بوده و بیشتر نگران سود و نفع می‌شوند. عکس این قضیه در سلطنت‌ها صادق است. شهریاری که پاداش‌ها را اعطا می‌کند بیشتر دغدغه افتخار و شرف را دارد تا سود و منفعت، در جباریت نیز روندی مبنی بر اعطای پاداش به رعایا و احترام از آنها وجود ندارد. زیرا ترس جبار این است که علاقه و انگیزه ایجاد شده توسط اهدای پاداش به رعایا در ابتدا میل آنها به امور بالاتر را برانگیخته و در نهایت منجر به طمع رعایا به تمامی دولت شود.

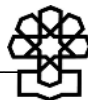
یکی از رسوم که در کشورها موجود بوده، رسم فروش مقامات و امتیازات دولتی بوده است. این رسم خطرات فراوانی را برای یک کشور در پی دارد. در صورت فروش مقامات و امتیازات دولتی توسط شهریار حتی برای یکبار دیگر این روند قابل کنترل نیست. این کار می‌تواند پیامدهای خطرناک و مضر برای کشور در پی داشته باشد. بیشتر ملت‌ها به وسیله قوانین خوب تلاش کرده‌اند تا در مقابل این کار بایستند. زیرا کسانی که کشور را به معرض فروش می‌گذارند خون اتباعشان را فروخته و قوانین را نیز

در معرض فروش می‌گذارند. با دور انداختن پاداش‌هایی که دربر گیرنده افتخار، فضیلت، یادگیری، زهد و مذهب است. آنان درهای دزدی، بی‌عدالتی، تنفر، بی‌خیالی، بی‌دینی و در یک کلام همه تباهی‌ها و شرارت‌ها را می‌گشایند.

اما در یک جمع‌بندی باید گفت که پاداش‌ها را باید به انسان‌های با ارزش و براساس لیاقت اعطا کرد. امور مالی باید به قابل اعتمادترین افراد، امور نظامی به شجاع‌ترین اشخاص، عدالت به شریف‌ترین افراد و امور اشخاص و حکومتی را نیز به خردمندترین افراد جامعه واگذار کرد.

## درباره اینکه آیا ضروری است که به مسلح کردن شهروندان، تجهیز آنان و آماده‌سازی برای جنگ پرداخت؟

این مسئله یکی از مسائل مهم سیاستگذاری بوده و در عین حال از دشوارترین مسائل برای حل کردن است. زیرا هر یک از جنبه‌های این قضیه دارای معایب و معضلات خاص خودش است. من تا حد ممکن به اختصار به این موضوع پرداخته و تلاش می‌کنم به بهترین راه ممکن اشاره کنم اما راه‌حل عملی را باید به مهارت سیاستمدار محول کرد. البته باید به این نکته هم توجه کرد که آیا سیاستی یکسان برای دولت سلطنتی و دولت مردمی به یکسان جواب می‌دهد؟ همان‌طور که نشان داده شد کشورهای با گرایش‌های متفاوت نیازمند کنترل و اداره نهادهای متفاوتی‌اند. برای مثال گفته شده است که هیچ مسئله‌ای به‌اندازه استحکامات نظامی برای روحیه جنگی شهروندان خطرناک نیست. زیرا این استحکامات نظامی ساکنان کشور را به طرف ترسو بودن و بزدلی سوق می‌دهد. قلعه‌ها و دژها همچنین فرصت‌هایی را برای شهروندان خبیث فراهم می‌کنند که به



روش‌های جبارانه بر رعایایشان سلطه پیدا کرده، دشمنان نیز به محاصره کشور پردازند و اتباع آن کشور هم از نظر دشمن جیون و ترسو فهمیده می‌شوند. به همین دلیل می‌توان گفت که قلعه و دژهای نظامی می‌توانند در عین این که فوایدی برای کشور داشته باشند، اما در عین حال از بسیاری جهات مضر بوده و ویرانگر کشور شود: یک کشور را می‌توان از جهات متفاوتی شاد و آباد در نظر گرفت مخصوصاً زمانی که شه‌ریار کشور از قانون طبیعی و الهی اطاعت کند، قاضی فرمانبردار شاه بوده و اتباع هم مطیع قاضی باشند، بچه‌ها به حرف‌های والدین گوش کرده و خدمتکاران نیز مطیع اربابان باشند.

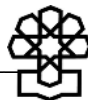
در کل باید جایی باشد که در آن اتباع به هم وابسته بوده و همگی با رشته‌هایی از مهر و محبت گوش به فرمان شه‌ریارشان باشند. صلح نیز برای ماندگاری و پیشرفت یک کشور بسیار ضروری است. زیرا امکان تحقق عدالت، مذهب، خیرخواهی، امنیت زندگی و به‌طور خلاصه تمامی علوم لیبرال و هنرهای فنی در کشوری که از صلحی پایدار و عمیق بهره‌مند نباشد وجود ندارد. این وضع به نابودی سربازان حرفه‌ای می‌انجامد. زیرا در زمان‌های صلح فراخوان آنها بی‌استفاده است. کسی به‌اندازه سربازی ناآرام و شورش برای صلح دشمن بزرگی نیست همچنانکه کسی به‌اندازه فرمانده نظامی دشمن فیلسوف نبوده و کسی به اندازه انسان نادان دشمن انسان خردمند نیست.

نباید فراموش کرد که اتباع یک کشور باید برای امور نظامی آموزش داده شوند. حق صیانت از زندگی و مجازات تبهکاران به‌وسیله قانون الهی، طبیعی و قوانین وضع شده به رسمیت شناخته شده و بنابراین اتباع یک کشور در امور نظامی باید آموزش

داده شوند نه تنها به دلیل اهداف دفاعی بلکه برای اهدافی تنبیهی به منظور مجازات تبهکاران و حمایت از بی‌گناهان.

از راه‌های محافظت از یک دولت در برابر تفرقه، شورش و جنگ داخلی قرار دادن اتباع آن دولت در وضعیت دوستی با هم بوده و به همین دلیل لازم است دشمنی را یافت که همه علیه او متحد شوند نمونه‌هایی برای این کار را در تمامی کشورها مانند رم می‌توان یافت. آنان بهترین راه مقابله با جنگ داخلی را مخالفت شهروندان با دشمن می‌دانند.

من بر این باورم که در دولتی مردمی (دمکراتیک) ضروری است که به آموزش نظامی شهروندان پرداخته شود و دلیل این کار ضعفی است که به نظر من دولت‌های مردمی بنا به طبیعت‌شان مستعد‌اند. اگر اتباع یک کشور ذاتاً جنگجو باشند مانند مردمان اهل شمال در صورتی که یکبار آنها در هنر نظامی آموزش دیده باشند ضروری است که مرتباً به نبرد علیه یک دشمن سرگرم باشند. این نکته را نیز باید گفت: هنگامی که صلح برقرار شد ارتش باید در نواحی مرزی مستقر شود. در مورد قلعه‌کشی به دور شهرها هم نیازی به این کار به صورت فراوان وجود ندارد اما در پایتخت کشوری که مرکز حکومت در دولت مردمی است حتماً باید به این کار همت گماشت، اما در دولت آریستوکراتیک تعیین این که آیا تنها به مسلح کردن طبقه حاکم پرداخته شود یا تنها شهروندان معمولی مسلح شوند یا این که هر دو غیرمسلح باقی بمانند دشوار است. اگر طبقات پایینی یکبار مسلح شده و دیگر علیه جنگ با دشمن مورد استفاده قرار نگیرند شکی نیست که دیر یا زود آنها برای تغییر شکل حکومت به منظور سهیم کردن خودشان در آن تلاش می‌کنند، اما اگر تنها طبقه حاکم مسلح شود و آنها روزی در



نبردی شکست بخورند و این شکست تکرار شود. این روند لزوماً به تغییر حکومت منتهی می‌شود. به عبارت دیگر اگر آنها به ممنوعیت یکباره هنرهای نظامی در کشور حکم دهند با این کار طعمه همسایگانشان قرار می‌گیرند مگر آنکه به وسیله اتحادی نزدیک از دوستان قدرتمند حفاظت شده یا شهرهایشان غیرقابل دسترسی و برج و باروهایشان غیرقابل نفوذ باشند.

سیاستمداران باتجربه حرفه نظامی‌گری را از دیگر شغل‌ها جدا می‌کنند. به همین دلیل افلاطون مردم را به سه طبقه پاسداران، جنگجویان و تولیدکنندگان تقسیم کرد. اهالی آتن حرفه نظامی‌گری را از دادگری و اداره امور جدا کرده بودند. رومیان نیز شبیه این کار را در زمان آگوستوس انجام دادند. تقریباً غیرممکن است که همه اتباع یک کشور را در زمینه نظامی آموزش داد و همزمان آنان را مطیع قانون‌ها و قضات نگه داشت.

در جمع‌بندی باید گفت که کشور سالم و استوار از هر نوعی باید در مرزهای استحکامات نظامی را حفظ کند و در درون خود نیرویی کافی از افراد آموزش‌دیده نظامی آماده داشته باشد.

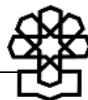
به این منظور لازم است که از رفتار ترک‌ها پیروی شود که به مأموران و انسان‌های خوب جایزه و پاداش می‌دادند و هنگامی نیز که پیر می‌شدند امتیازات و سندهای فراوانی را به آنها اعطا می‌کردند. مبالغه نیست اگر بگوییم یک‌سوم درآمدهای کشور به ارتش اختصاص داشت. این کار برای تضمین این که انسان‌های آماده برای دفاع از وطن همیشه وجود دارند لازم بود. مخصوصاً اگر کشوری مورد طمع بوده و به وسیله همسایگان جنگ‌طلب محاصره شده بود.

### حفظ عهدنامه و اتحادهای میان شهریاران

این بحث با وجود آنکه ذهن شهریاران را به خود بسیار مشغول کرده که آیا به عهدنامه‌های حاکم با دوستان، دشمنان و بی‌طرفان یا اتباعشان عمل شده و مورد احترام واقع می‌شوند، اما تاکنون نویسندگان قانون و سیاست به آن بی‌توجهی کرده‌اند. این بحث بسیار در گرفته است که بهترین راه ضمانت یک عهدنامه، تضمین آن به وسیله اتحاد زناشویی است. همچنانکه میان دوستان و دشمنان، فاتحان و مغلوبان، قدرتمندان و ضعیفان و شهریاران و اتباعشان تفاوت وجود دارند. به همان ترتیب نیز میان اشکال عهدنامه‌ها و راه‌های مناسب برای عملیاتی شدن آن روش‌های مختلفی وجود دارند. درباره اتخاذ سیاست بی‌طرفی یا جانبداری شهریار در جنگ با مردم دیگر تفاوت نظر وجود دارد. هر چند به راستی بهترین ضمانت برای یک شهریار وابسته به انحطاط و سقوط همسایگانش است. زیرا قدرت و توانایی شهریار در گرو ضعف مردم است و تنها راه بی‌طرف ماندن هم جلب رضایت دیگر احزاب برای نحوه عمل کردن خواهد بود.

ایمان نقشی اساسی در حفظ معاهدات دارد. ایمان تنها پایه واقعی برای عدالتی است که همه کشورها، اتحادها و اجتماعات انسانی در هر جا براساس آن بنیان نهاده می‌شوند. به همین دلیل ایمان را باید به شکلی مقدس حفظ کرد.

این امر مخصوصاً در مورد روابط میان شهریارها صادق است. زیرا آنان ضامن ایمان واقعی و سوگند شرفند. اگر حاکمان خود شکنندگان و ناقضان ایمان صحیح باشند دیگر امیدی به انجام تعهدات شهروندان وجود ندارد.



## سرشماری و آمارگیران

در تعریف کشور باید به منافع عمومی توجه کرد. منافع عمومی به وسیله اداره درآمدهای دولت و مالیات‌هایی که برای حفظ کشور ضروری است تضمین می‌شود. کلمه سرشماری و آمارگیری (Lensus) به طور ساده بر ارزیابی داشته‌های هر فردی دلالت دارد. اگر بخواهیم درباره درآمد دولت سخن بگوییم نخست باید آمارهای لازم درباره آن را داشت. زیرا کسانی که مسئول درآمدهای دولتند، شدیداً به این آمارها احتیاج دارند. برای سنجش و سرشماری افراد، اعلام شخصی اموال توسط آنها ضروری است. این چنین آمارگیری در امپراتوری رومی رواج پیدا کرد تا باری را که هر کس به دوش کشیده به شکلی منصفانه سنجیده شود. مأموران سرشماری همیشه در میان صادق‌ترین افرادی که می‌توان در یک کشور یافت، انتخاب می‌شوند. البته به‌طور کلی آموزش شهروندان و مخصوصاً جوانان امری ضروری است اما متأسفانه امروزه به آموزش افراد جوان بی‌توجهی می‌شود. در حالی که این کار باید جزء دغدغه‌های اصلی هر کشور باشد. در مورد مأموران سرشماری حتماً نکته‌ای باید ذکر شود و آن این است که آنها نباید هیچ قدرت قانونگذاری داشته باشند. مأموران سرشماری در رم قدرت قانونگذاری نداشتند، اما تنها یک کلمه، یک نگاه یا خطی از آنها می‌توانست ترس و دلهره بیشتری از همه کیفرهای قانونگذاران را برانگیزاند.

## درآمدهای دولت

به طور کلی هفت منبع برای درآمدهای دولتی وجود دارد که شامل همه منابع ممکن است که یک نفر می‌تواند تصور کند. در تاریخ خوانده‌ایم که رومولوس بنیانگذار رم و جمهوری رم تمام قلمروش را به سه بخش تقسیم کرد: یک‌سوم نخست را به هزینه نگهداری کلیسا اختصاص داد، دوسوم بعدی را به قلمرو عمومی و قسمت آخر را نیز در میان افراد شخصی تقسیم کرد.

روشن است که همه شاهان و مردم قلمرو عمومی را برای حاکمیت عمومی به‌عنوان حوزه‌ای مقدس، غیرقابل تجاوز و غیرقابل انتقال چه از طریق قرارداد و چه از طریق اجبار و زور قرار دادند.

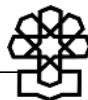
اگرچه می‌توان مشاهده کرد که حفظ قلمرو عمومی در کشورهای سلطنتی بهتر از دولت‌های آریستوکراتیک و مردمی انجام می‌شود.

از خطرناک‌ترین کارها و تباهی‌ها برای یک کشور آن است که قانونگذاران و جمع‌آوری‌کنندگان مالیات تنها دغدغه تبدیل درآمدهای مربوط به قلمرو عمومی به منافع شخصی‌شان را داشته باشند و هرکدام تنها به فکر رضایت دوستانشان یا کسب منافع عمومی به هزینه دیگران باشند.

هفت منبع کسب درآمدهای دولتی را می‌توان به ترتیب زیر ذکر کرد:

۱. درآمدهای حاصله از حوزه عمومی: این راه بهترین و قابل اعتمادترین راه در میان همه راه‌های ممکن است.
۲. منافع حاصل از فتوحات.
۳. درآمدهای کسب شده توسط هدایایی که توسط دوستان یا اتباع اهدا می‌کنند.





۴. مقرری که از یک متحد و هم‌پیمان دریافت می‌شود. این مقرری توسط جنگ یا صلح برای حفاظت در مقابل دشمنان یا کمک مورد نیاز به هر نحوی مطابق با مفاد قرارداد با متحد دولت اخذ می‌شود.

۵. درآمدهای ناشی از تجارت شهریار.

۶. رسومی که در برگیرنده اخذ درآمد از واردات و صادرات است.

۷. مالیات بر اتباع.

## مقایسه‌ای میان سه نوع مشروع دولت: مردمی (دمکراتیک)، آریستوکراتیک و سلطنتی

جباریت یک شهریار مایه شرارت و بدی است اما از آن بدتر حاکمیت افراد گسترده است. همچنانکه سیسرون می‌گفت، جباریتی بی‌رحم‌تر از مردم وجود ندارد. همه اینها به طوری یکسان، وضعیتی از امورند که باید به آنارشی ترجیح داد. آنارشی جایی است که هیچ شکلی از کشور وجود ندارد، نه کسی فرمان می‌راند و نه کسی الزامی به اطاعت می‌بیند.

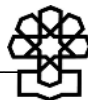
عده‌ای (که به اشتباه) به نفع دولت‌های مردمی استدلال می‌کنند. آنها می‌گویند در این نوع از دولت‌ها حاکمیت برابر قانون بدون توجه به وضعیت افراد وجود دارد. در این دولت‌ها قانون‌های مدنی مطابق با قوانین طبیعی‌اند. در برابر ساختن انسان‌ها دولت‌های مردمی پیرو نظم طبیعی‌اند. همچنین همگان از تساوی در اموال، افتخارات و حقوق قانونی بدون ترجیح دادن کسی بر دیگری بهره‌مندند. اما دلایل متعددی در رد استدلال‌های موافقین دولت مردمی وجود دارد: توانایی فرمان دادن نمی‌تواند به‌طوری

مساوی همانند آنچه شهروندان دولت‌های مردمی آرزومندند، تحقق یابد. در اجتماعات مردمی این رأی افراد است و نه وزن آنها که شمرده می‌شود و بدیهی است که تعداد احمق‌ها، گناهکاران و بی‌شعوران هزاران برابر بیشتر از انسان‌های صادق است. در صورتی که در دولت مردمی حکومت در دستان انسان‌های خردمند و با فضیلت نباشد این نوع از دولت‌ها به بدترین جباریت‌های ممکن تبدیل می‌شوند.

در مورد دولت‌های آریستوکراتیک هم باید گفت که بنیان اصلی آریستوکراسی حفظ هماهنگی میان درجات مختلف طبقه حاکم است. اگر آنها قادر به حفظ همبستگی‌شان باشند بهتر از مردم قادر به حفظ حکومتند. اما اگر میانشان تفرقه و چنددستگی پیدا شود مخصوصاً اگر حکومتشان از نوع آریستوکراسی نظامی باشد حفظ صلح بسیار دشوار می‌شود. فتنه‌انگیزی، چنددستگی و جنگ داخلی تهدیدی دائمی برای همه انواع دولت‌هاست و کشمکش دائمی بر سر قدرت در دولت‌های مردمی و آریستوکراتیک اغلب بیشتر از دولت‌های سلطنتی است. نشانه اصلی یک کشور که وجود قدرت حاکم است جز در سلطنت‌ها به سختی قابل تحقق است. در کشور تنها یک حاکم می‌تواند وجود داشته باشد. اگر دو، سه یا چند حاکم وجود داشته باشند دیگر هیچ یک از آنها حاکم نبوده و قادر به وضع و تحمیل قوانین نخواهند بود.

**درباره عدالت توزیعی، تعویضی و هارمونیک و ربط آن به دولت‌های سلطنتی، مردمی و آریستوکراتیک**

منظور من از عدالت، توزیع مناسب تنبیه‌ها و پاداش‌ها و اختصاص آنها به افراد براساس حق و لیاقتشان است. شهریاری که نزدیک‌ترین رویکرد به تحقق عدالت هارمونیک را



داشته باشد، بیش از همه به کمال نزدیک تر است. تاکنون نه در میان یونانی‌ها، نه در میان رومی‌ها و نه در میان هیچ قومی عدالت را در پیوند با اداره دولت براساس قانون یا حکومت کشور مورد توجه قرار نداده بود درحالی که این نگاه به عدالت بهترین و کامل‌ترین شکل عدالت است.

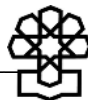
برای دولت‌های مردمی، نظمی برابر مطابق با اصل عدالت توزیعی، طبیعی است. زیرا این نوع از دولت‌ها فرض را بر آن می‌گذارند که اصناف، افتخارات، مأموران دولتی و امتیازات باید به شکلی مساوی تقسیم شوند. همچنین هنگامی که قوانین وضع می‌شوند، مقامات دولتی منصوب می‌شوند یا هر موضوعی که به مرگ و زندگی مربوط است همگان برای مشارکت باید فرا خوانده شوند و نادان‌ترین و غیرمسئول‌ترین افراد نفوذ و اهمیتی همسان خردمندترین افراد دارند.

دولت‌های آریستوکراتیک مطابق با اصل عدالت توزیعی اداره می‌شوند و توافق بر آن شده که اجرای قانون باید مطابق با شرایط خاص هر موردی باشد. البته باید کوشید تا به طرف عدالت هارمونیک حرکت کرد. غیر این نوع از عدالت به‌طور متعادل قانون، انصاف و اجرای عدالت را با کارکرد قانونگذاری در اجرای عدالت و حکمرانی دولت ترکیب می‌کند. شایان ذکر است که در هنگام اجرای برابری دقیق که همه امور به‌وسیله قوانین غیرقابل تغییر بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی تنظیم می‌شوند ثبات کمتری مشاهده می‌شود. پس دو اصل متضاد عدالت توزیعی و عدالت تعویضی در اساس برای کشور مخرب بوده و باید برای حفظ کشور آنها را در عدالتی هارمونیک ترکیب کرد. اگر بخواهیم درست‌تر سخن بگوییم باید گفت که قانون بدون انصاف مانند بدن بی‌روح است زیرا قانون تنها قواعد کلی را وضع می‌کند درحالی که انصاف بسته به

شرایط خاصی است که به‌طور نامحدودی متغیر است. قانون باید مطابق با این شرایط سازگار شود. حال چه موضوع اجرای عدالت باشد یا اداره امور دولت.

### نتیجه‌گیری

ژان بُدن در این کتاب که شرح و تلخیص آن آمد تلاش کرد که در ابتدا به اهمیت لزوم تعریف کشور بپردازد و حدود و ثغور آن را روشن کند. در این تعریف او به تعریف قدما از کشور پرداخته و آن را مردود دانسته است. وی بر ضرورت مفهوم حاکمیت برای تعریف کشور پرداخته و کشوری که قدرت حاکمه‌ای برای وحدت بخشیدن به اعضای مختلفش را نداشته باشد دولت نمی‌خواهد. در ادامه به ضرورت وجود علایق مشترک میان اعضای یک کشور اعم از شهروندان و حاکم پرداخته و وجود علایق مشترک را جزئی لاینفک از هر کشوری می‌داند. در واقع او حاکمیت را عامل وحدت تفاوت‌های مربوط به رسوم، سنت‌ها و اجتماعات مختلف در درون یک کشور می‌داند. وی بر دائمی بودن حاکمیت تأکید کرده و می‌گوید حاکمیت شاید برای مدتی تفویض شود اما این تفویض دائمی نیست. چون حاکمیت موقتی و مقطعی نیست بلکه مداوم و همیشگی است. او اگرچه بارها بر عدم اطاعت حاکم از دستورات و اوامر شخص دیگری تأکید می‌کند - او را بالاتر از هر قدرتی در درون یک کشور می‌داند - اما در عین حال بر لزوم انطباق دستورات شهربار با قوانین الهی و طبیعی تأکید می‌کند و معتقد است که قدرت مطلق شهربار دربرگیرنده قوانین الهی و طبیعی نیست. ویژگی دیگر حاکمیت از نظر او غیرقابل تجزیه بودنش است و به همین دلیل نظریه‌های طرفدار تقسیم حاکمیت مانند



طرفداران حکومت ترکیبی را مردود دانسته و ایده تجزیه حاکمیت را به نوعی از ریشه‌های جنگ داخلی می‌داند.

بدن به عدم مشروعیت مقاومت در برابر حاکم رأی داده و هر نوع مقاومت در برابر حاکم را مردود می‌داند. البته عدم مشروعیت مقاومت در برابر حاکم تنها شامل افراد و اتباع یک کشور نشده و مجلس شورا و اصناف را نیز دربر می‌گیرد. زیرا مجلس شورا تنها نقش مشورتی داشته و فاقد قدرت عملی و اجرایی است و به هیچ‌وجه نمی‌تواند دستورات حاکم را به چالش بکشد.

ژان بدن بر اهمیت پایداری و دوام قانون‌های یک کشور پافشاری می‌کند و هر تغییر و تحول ناگهانی قوانین مخصوصاً قانون اساسی را عامل تباهی و انحطاط کشور تلقی می‌کند. او در مقابل بر تغییر آرام و تدریجی قوانین آن هم تنها در صورت ضرورت تأکید می‌ورزد.

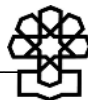
نکته دیگری که در کتاب بدن مشهور است تأکید او بر تأثیرات آب و هوا بر روحيات مردم نواحی مختلف جهان است. او سال‌ها قبل از مونتسکیو ایده شکل‌پذیری شخصیت ملی کشورها و افراد تحت تأثیر آب و هوای گرم، سرد یا معتدل را مطرح می‌کند. باید تأکید کرد که بحث درباره تأثیرات آب و هوا بر خوی ملی افراد یک کشور به هیچ‌وجه به معنای جبرگرایی بدن نبوده و او عوامل مختلف اجتماعی، سیاسی و نهادی را در درخشش و پیشرفت یک کشور یا بالعکس تباهی و نابودی آن برمی‌شمرد.

بدن علی‌رغم این‌که بر مطلق بودن حاکمیت تعریف می‌کند، اما عمل کردن به معاهده‌هایی که میان حاکم با اتباعش بسته می‌شود را بسیار مهم ارزیابی می‌کند و تعهد به قراردادهای را برای تداوم یک کشور ضروری می‌داند. زیرا نقض قراردادهای چه

توسط شهروندان و چه حاکم، راه را برای مفسد بزرگی باز می‌کند که ممکن است منجر به نابودی یک کشور شوند.

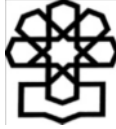
وی در قسمت‌های مختلفی از کتاب، بحث عدالت را هم مطرح کرده و می‌گوید تا زمان او عدالت در پیوند با اداره قانون یا حکومت کشور مورد توجه قرار نگرفته بود درحالی که پیوند میان عدالت با قانون و حکومت کشور بهترین و کامل‌ترین شکل عدالت است. براساس این از سه شکل عدالت توزیعی، تعویضی و هارمونیک سخن می‌گوید و با ذکر دلایل طرفداران عدالت تعویضی و توزیعی به نفع عدالت هارمونیک استدلال کرده و این نوع از عدالت را جبران‌کننده نقاط ضعف دو شکل دیگر عدالت می‌داند.

او در جای جای کتاب تفاوت‌ها میان حوزه عمومی و شخصی را برجسته کرده و تبدیل حوزه عمومی به عنوان قلمرو منافع همگان که کشور و سرنوشت آن به این وابسته است به حوزه مالکیت شخصی افراد را خطری تهدیدکننده سلامت و استواری یک کشور می‌داند. تمامی مشخصاتی که بُدن برای یک کشور تعریف می‌کند از نظر او تضمین‌کننده غایت کشور بوده و مانع سقوط یک کشور در جنگ داخلی می‌شود.



### منابع و مأخذ

١. هیوود، اندرو. مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم، نشر قومس، ١٣٨٣.
  ٢. جرالدهی، مک کالوم. فلسفه سیاسی، ترجمه بهروز جندقی، کتاب طه، ١٣٨٣.
  ٣. کاسیرر، ارنست. اسطوره دولت، یدالله موقن، نشر هرمس، ١٣٧٧.
  4. Edmund Burke, Reflections on the French Revolution, the Temple Press, 1951.
  5. Frank O, Gorman, Edmund Burke: His Political Philosophy, Routledge, 2004.
  6. Jean Bodin, Six Books of the Commonwealth, Translated by M. J. Tooley, Oxford: Blackwell, 1955.
  7. John Neville Figgis, The Divine Right of Kings, Cambridge University Press, 1914.
  8. Carl Schmitt, Political Theology, MIT Press, 1988.
  9. Ernst Kantorowicz, The King's Two Bodies, Princeton University Press, 1997.
  10. Petra Gumplora, Sovereignty and Constitutional Democracy, Ph.D Thesis, The New School for Social Research, 2010.
  11. George Sabine, A History of Political Theory, New York: Henry Holt and Company, 1950.
- Edward Andrew, Jean Bodin on Sovereignty, Republic of Letters, 2010.



مرکز پژوهش‌ها  
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۴۴۶۳

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: مفهوم حاکمیت از نظر ژان بُدن (بخش دوم)

نام دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی (گروه بنیادین حکومتی)

تهیه و تدوین: خالد شیخ‌الاسلامی

ناظر علمی: سیدیونس ادیانی

متقاضی: ریاست مرکز

ویراستار ادبی: قاسم میرخانی

واژه‌های کلیدی:

۱. حاکمیت

۲. کشور

۳. انصاف

۴. قانون

۵. انواع عدالت



تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۷/۶